

یکی از سؤالهایی که ذهن رهبران و نخبگان رسمی، غیررسمی و علمی جوامع آسیای مرکزی را پس از استقلال ناخواسته، به خود مشغول داشته، آن است که آیا این کشورها می‌توانند به آسانی و ملایمت دوران گذار به هویت ملی را پشت سر گذاشته و به هویت نمادین مشترک مدنی - ملی نایل آیند.

### ازبک‌ها و تاجیک‌ها

به‌طور کلی هر تغییر خود جوش یا تحمیلی مستلزم تعریف از خود در دو سطح ملی و بین‌المللی است. این کشورها برای فائق آمدن بر بحران هویت ملی ناچار به تعریف از خود شدند و معیارهای این تعریف را از میان شخصیت‌هایی برگزیدند که در آن سوی رود مورد ادعای به حق فارسی‌زبانان می‌باشد. بیشتر از همه ازبکستان بیشترین استفاده را از مفاخر زبان فارسی به‌واسطه منابع غنی فکری و مادی برای هویت‌سازی خود نمودند. در دهه هشتاد کتاب کوچکی توسط یوری ریبنک نویسنده روسی در معرفی ازبکستان و مردم آن نوشته شد که در فصل معرفی جمعیت ازبکستان می‌گوید که اکثر جمعیت این کشور ازبک هستند و به اضافه صد قوم دیگر. در این کتاب حتی یک‌بار از نام تاجیک استفاده نشده است. نویسنده با هزار ترفند این‌گونه به خواننده القا می‌کند که نه تنها فرهنگ و زبان فارسی در ازبکستان وجود ندارد بلکه تمامی چهره‌های بزرگ تاریخ جهان ایرانی - اسلامی متعلق به قوم ازبک می‌باشد. نه فقط بر حضور فارس‌زبانان و ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی آنان مهر سکوت خورده است بلکه تمامی افتخارات گذشته آنان به دیگران نسبت داده شده است.

استفاده این قوم از مشاهیر فارسی برای تفاخر بر اقوام دیگر آسیای مرکزی ریشه در سالیان دور دارد ولی پس از استقلال سرعت بیشتری گرفت. بارزترین نمونه آن تجلیل از تیمور لنگ و ... بود. از یک‌ها بیش از هر قوم دیگری به تحقیر اقوام دیگر پرداختند و آنان را فاقد فرهنگ و سابقه روشن تاریخی می‌دانند و به همین دلیل تمام اندیشمندان آسیای مرکزی از قبیل ابن‌سینا، فارابی، محمود کاشغری و ... را از یک نامیدند. این امر تا جایی پیش رفت که حتی در شناسنامه فارسی زبانان تاجیک سمرقند و بخارا، ملیت آنها را از یک ثبت کرده‌اند. به همین دلیل به‌رغم اختلاف فرهنگی و تمدنی بین تاجیکان و قرقیزها، این دو ملت بر علیه از یک‌ها به یک اتحاد ناخواسته و ناخوانده دست زده‌اند.

از طرف دیگر، تاجیکان که مدنی‌ترین و تاریخی‌ترین قوم ساکن آسیای مرکزی هستند وضعیت ویژه‌ای دارند. تا سال ۱۹۲۵ سمرقند و بخارا به‌عنوان پایتخت خانات خوقند علاوه بر اهدای ده‌ها شاعر و نویسنده فارسی به جهان اسلام و تمدن ایرانی، مهد پرورش مکاتب نوین ادبی و دینی مانند مکتب معارف پروری و مکتب جدیدیه بود ولی در اثر فعل و انفعالاتی و پس از تقسیم‌بندی‌های مصنوعی در دوران استالین، این سرزمین‌ها جزو قلمرو جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شناخته شد و پایتخت فارسی زبانان از شهرهای پرافتخار تاریخی به روستایی که سابق بر این دوشنبه بازار بود انتقال یافت. اکثر کارشناسان یکی از دلایل این اقدام را سرکوب تنها قوم مدنی این منطقه و عدم ایجاد زمینه پیوند مجدد آنها با سرزمین‌های اصلی و هم‌زبان یعنی ایران و افغانستان می‌دانند. این تحقیر تا جایی پیش رفت که آنان منکر وجود سابقه زبان تاجیکی در این مناطق شدند و به همین جهت صدرالدین عینی یکی از بنیانگذاران مکتب معارف پروری و از شاعران و نویسندگان تاجیک کتاب قطوری به نام نمونه‌های ادب فارسی - تاجیکی نوشت و ثابت کرد که ادبیات زبان فارسی در ماوراءالنهر با طلایه‌داری تاجیکان به حیات خود ادامه داده است. وی برای جلوگیری از خاموش شدن شمع زبان فارسی و به منظور حساسیت‌زدایی، عنوان (تاجیکی) را به‌دنبال کلمه فارسی آورده است تا علاوه بر تمایز با ایرانیان، از از یک‌ها که بسیاری از تاجیکان را از یک نامیده‌اند متمایز شوند.

## قرقیزها

در این میان، قرقیزها وضعیت متفاوتی دارند. آنها سابقه حضور خود در این مناطق را به سالهای پیش از میلاد نسبت می‌دهند. به همین دلیل سعی در اسم‌سازی مناطق دارند. آنها بیشتر اسامی کوه‌ها، رودخانه‌ها و عناصر طبیعی موجود در آسیای مرکزی و حتی سیبری را برگرفته از زبان قرقیزی می‌دانند.

بسیاری از مورخان قرقیزی معتقدند که بسیاری از آثار ادبی و تاریخی مردم قرقیز به زبان فارسی و خط‌الرسم عربی است. کتابی به نام مجمع‌الثواریخ در هزارواندی سال پیش توسط صیفاالدین اخستیکی ساکن وادی فرغانه نوشته شده است. این کتاب در دوران شوروی به روسی ترجمه و پس از استقلال با همکاری دو تن از ادیبان و نویسندگان قرقیزی به نام‌های ملا صابر (نامبرده در اداره مفتیات قرقیزستان بوده و با حوزه علمیه‌ای که توسط سازمان مدارس ایجاد شده همکاری داشت) و عمر سائوردنف به زبان قرقیزی ترجمه شد. در این کتاب برای اولین بار از قهرمان قرقیزی و داستان حماسی «مناس» (شبیه رستم در داستان‌های ایرانی) یاد شده است. داستان مناس همیشه با آب و تاب بیان شده و مراسمی نیز با عنوان «مناس خوانی» شبیه شاهنامه‌خوانی در این کشور وجود دارد. مناس به نوعی قهرمان ملی و در نتیجه روح ملی می‌باشد. مراسم باشکوهی نیز با عنوان «هزاره مناس» در چند سال پیش توسط دولت برگزار شده و مقامات بسیاری از کشورها (از جمله آقای دکتر مهاجرانی به نمایندگی از رئیس‌جمهور) در این مراسم شرکت داشته‌اند. قرقیزها بخصوص رئیس‌جمهور آن در بسیاری از موارد اعلام کرده‌اند که مادر مناس قهرمان ملی ما، ایرانی و دختر امیربخارا بوده است. آنها خودشان را با تمدن ایرانی پیوند می‌دهند و نه چیز دیگر. این در حالی است که این سخنان باعث رنجش خاطر ازبک‌ها شده است و آنها می‌گویند چنانچه مادر مناس دختر امیر بخارا بوده پس ریشه در ازبک دارد نه ایران، زیرا بخارا یکی از شهرهای ازبکستان است.

قرقیزها معتقدند که در دوران تزاری و به هنگام اشغال این مناطق و پس از آن، روس‌ها به قزاق‌ها عنوان «قرقیزهای روستایی» و به قرقیزها عنوان قرقیزهای شهری می‌دادند که نشانه مدنیت و تمدن این قوم بوده است.

بلشویک‌ها بعضی از مناطق قرقیزی را به تاجیک‌ها و ازبک‌ها دادند. جیزخ و سیر دریا متعلق به قرقیزها و اکثریت جمعیت آنها نیز قرقیز می‌باشد.

در اندیجان ازبکستان شهری به نام ژانتای وجود دارد که برگرفته از نام یکی از رهبران قرقیزی است. وی از قوم سریباگس می‌باشد و براساس داستان مناس، ژانتای در آلتای به دنیا آمد و پس از رسیدن به رهبری به وطن اصلی خود اندیجان برمی‌گردد. پس ادعا می‌شود که اندیجان، فرغانه و سمنگان از اراضی قرقیزستان بوده است.

بلشویک‌ها ناحیه قرقیزی جرگتان و مرغاب را به تاجیک‌ها دادند تا آنها بتوانند استان خودمختار بدخشان را ایجاد نمایند و بدخشان تا اوایل دهه ۳۰ بخشی از خاک قرقیزستان بوده است.

در سال ۱۹۴۸ محقق روسی به نام یکوناوسکی اعلام کرده بود که تیمور لنگ از قوم قبچاق بوده است و عده‌ای می‌گویند که از نوادگان چنگیز می‌باشد یعنی مغول ترک شده و از قوم برلاس است. در مغولستان ۷۰٪ جمعیت را قرقیزها تشکیل می‌دهند که در روند شکل‌گیری این کشور نقش عمده‌ای داشتند. رهبران قرقیز همیشه به رهبران مغول خدمت می‌کردند و نکته جالب آنکه در اکثر مواقع حفاظت از مرزهای مشترک با چین برعهده قرقیزها بوده است.

از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۹۰ تعداد ۱/۵ میلیون قزاق، ۲ میلیون قرقیز و تعداد زیادی تاجیک و ترکمن از سوی دولت ازبکستان به نام ازبک ثبت شده‌اند.

ادعا می‌شود در اصل کاشغر که جزیی از اسم محمود کاشغری است در واقع یک شهر قرقیزی است زیرا اساس اسم کاشغر برگرفته از نام - کاشکه - پدر مناس می‌باشد.

می‌توان گفت تلاش برای ساختن پیشینه تاریخی با استناد به برخی آثار تاریخی در میان جمهوری‌های آسیای مرکزی از زمان حاکمیت شوروی وجود داشته است که پس از استقلال با سرعت بیشتر و با حمایت دولت دنبال می‌شود.

ازبک‌ها همیشه قرقیزها را تحقیر می‌کرده و آنها را فاقد هویت معرفی می‌کردند و

قرقیزها هم آنها را اقوام بی‌اصل و نسب آسیای مرکزی می‌دانند. هم‌اکنون در قرقیزستان ۷۰۰ هزار ازبک زندگی می‌کنند و با ادامه مهاجرت روس‌ها در چند سال آینده به اقلیت دوم قرقیزستان تبدیل خواهد شد. به همین جهت آنها نیز همانند روس‌ها خواهان به رسمیت شناخته شدن زبان ازبکی در این کشور می‌باشد.

با توجه به حضور قرقیزها و تاجیک‌ها در ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان نتوانسته‌اند همانند ازبک‌ها از این پتانسیل استفاده نمایند. چهار کشور آسیای مرکزی پس از استقلال چندی به آرمان‌های ترک‌ها دل بسته بودند ولی به‌زودی از آن بریدند. همگی آنها در حوزه تمدنی ایران قرار دارند و این نه تنها پس از اسلام که پیش از اسلام نیز مصداق داشته است. به همین دلیل مهمترین عامل علقه فرهنگی با ایران آن است که به‌رغم دوری از ایران آنها درک کرده‌اند که در حوزه تمدنی ما قرار داشته‌اند و به همین دلیل این باعث شده که پس از استقلال، از آن برای هویت‌سازی استفاده می‌کنند. آنها برای دوری گزیدن از هویت روسی در جستجوی هویت اصیل به دنبال همان شخصیت‌هایی می‌روند که در حوزه تمدنی ایران قرار داشته‌اند. این امر نباید باعث نگرانی ما باشد؛ زیرا روی آوردن به فارسی زبانان ارتقای فرهنگ ایرانی است. آیا می‌توان فردوسی را تنها ایرانی دانست؟ آیا مولوی و رودکی و امام بخاری و غزالی و شافعی و حافظ و سعدی و ابن‌سینا و بیرونی و خوارزمی و رازی و ... را به صرف آن که به زبان فارسی تکلم می‌کردند و یا به زبان علمی آن روزگاران می‌نوشتند، می‌توان در محدوده جغرافیایی به نام ایران محدود کرد؟ این شخصیت‌ها از آن کسانی هستند که به آنها عشق می‌ورزیدند و اگر این مفاخر می‌خواستند برای غیر انسانیت بنویسند نمی‌توانستند این‌گونه در طول تاریخ ماندگار بمانند.

رضا میان‌دره

کارشناس فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - بیشکک



شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي  
پر تال جامع علوم انساني